

تبیین فرآیند و عوامل مؤثر بر دلایل همگرایی و واگرایی جریان روشنفکری دینی لیبرال نسبت به نهضت (اسلامی) و انقلاب اسلامی (از ۱۳۴۰ تا خرداد ۱۳۶۰)

سید مرتضی هزاوه‌ئی^۱
فریده باوریان^۲

چکیده

در تاریخ مبارزات مردم ایران که به پیروزی انقلاب اسلامی انجامید احزاب و گروه‌های متعدد با گرایش‌های فکری متفاوت نقش‌آفرینی کردند. نقش‌آفرینی که برآیند بسترهای متفاوت سیاسی و بازتاب شرایط عینی و ذهنی حاکم بر جامعه بود. در این راستا جریان روشنفکری دینی لیبرال یکی از جریان‌های سیاسی- مذهبی و فرهنگی به نسبت تأثیرگذار در فرآیند پیروزی انقلاب اسلامی بود که با جلوه‌های مختلف به همگرایی با نهضت اسلامی پرداخت و در جریان مشارکت در سیستم سیاسی جدید نقش محوری را ایفا نمود. اما بی‌درنگ در جریان نهادسازی و تثبیت نظام جمهوری اسلامی بنا به دلایلی با سایر جریان‌های سیاسی با چالش‌های نظری جدی مواجه شد که همین امر سبب شد تا با ترک عرصه‌ی سیاست به واگرایی از جمهوری اسلامی روی آورد که در این راستا نگارندگان با تبیین رفتار سیاسی این جریان، محور اصلی این رفتارهای متفاوت را در زمینه همگرایی به دلایل مختلفی که مهم‌ترین آنها عبارتند از؛ افکار و آرمان‌های این جریان مبنی بر اعتقاد به تز دخالت دین در سیاست و تجربیات آنان از همکاری‌های گذشته‌ی روشنفکران و روحانیون و سرانجام به‌دست‌گرفتن قدرت توسط روشنفکران و... و در زمینه واگرایی به مسئله‌ی محوری تناقض حکومت جدید با تفکرات و حکومت آرمانی مورد نظر این طیف که سال‌ها برای آن تئوری‌پردازی ایدئولوژیک کرده بودند و همچنین عدم توانایی آنان در بسیج سیاسی توده‌ها و عدم ارائه یک ایدئولوژی ثابت و برنامه مدون برای دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تأثیر اندیشه و شخصیت کاریزمایی امام خمینی(ره) در میان توده‌های مردم و... مربوط می‌دانند.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی، روشنفکری دینی لیبرال، نهضت اسلامی، همگرایی، واگرایی.

Email: sm.hazavei@yahoo.com

Email: fbavaryan@gmail.com

۱- دانشیار علوم سیاسی دانشگاه بوعلی (نویسنده مسئول)

۲- دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی دانشگاه بوعلی

مقدمه

انقلاب اسلامی را نیروهای سیاسی ناهمگن با توان و نقشی نابرابر، در ائتلافی نسبتاً یک‌پارچه به پیروزی رساندند، اگرچه برخی از این نیروها درباره‌ی چگونگی وضعیت نظام آینده، اهدافی غیر از اهداف امام مطرح می‌کردند، اما با تدبیر ایشان و دیگر سران انقلاب، مجالی برای بروز تفرقه در صفوف انقلاب نیافتند.

با این‌حال، پس از فرار شاه بود که به‌تدریج اختلاف‌ها میان نیروهای مختلف مؤتلف در انقلاب خود را نشان داد و در ادامه با فاصله‌ی کمی پس از پیروزی، به واسطه‌ی اختلافات وسیع عقیدتی ده‌ها گروه با ایدئولوژی‌های متفاوت شکل گرفتند که تلاش آن‌ها برای تثبیت جایگاه خود در درون حاکمیت جدید به نوعی نبرد قدرت میان آن‌ها انجامید. این امر به وضوح میان ائتلاف‌های اوایل انقلاب خصوصاً ائتلاف جریان اسلامگرا مرکب از؛ نیروهای روحانی عضو حزب جمهوری و نیروهای مستقل مذهبی که تکیه‌گاه‌شان در بین بازاریان بود با نیروهای اسلامگرایی لیبرال-اسلامی شامل؛ طیفی مرکب از جبهه ملی، نهضت رادیکال ایران و نهضت آزادی که نمایندگان منافع طبقه متوسط و سرمایه‌داری سنتی بودند، رخ نمایاند.

در این راستا جریان روشنفکری دینی لیبرال که با ماهیت خاص خود، در میانه‌ی فرهنگ سیاسی ملی‌گرا و اسلام مبارز قرار داشت، در روند فعالیت خود با توجه به رویکرد سیاسی-مذهبی و فرهنگی که داشت از همان آغاز نهضت اسلامی با توجه به برخی از اشتراکات فکری و روابط قبلی خود با رهبران روحانی به ائتلاف با نیروهای سیاسی اسلام مبارز پرداخت و در کنار فعالیت‌های خود در شورای انقلاب، تظاهرات‌ها و... در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی، در صحنه‌ی عمل به‌عنوان یکی از جریان‌های قدرتمند سیاسی، در کادر رهبری و نظام سیاسی جمهوری اسلامی در دولت موقت حضوری فعال یافت. اما در تحولات سیاسی بدو پیروزی در عرض مدت کمی به دلایل مختلف به‌سرعت از عرصه‌ی قدرت فرو افتاد. با این‌حال همچنان به‌عنوان یکی از جریان‌های قدرتمند صحنه سیاست را ترک نکرد و طی سال‌های ۶۰-۵۷ در مرحله‌ی تثبیت و تحکیم نظام جدید به‌عنوان یکی از گروه‌های تأثیرگذار در چالش‌های نظری پیش روی انقلاب نقشی مهم ایفا نمود و برای تثبیت جایگاه خود در درون حاکمیت دست به تلاش‌هایی زد که این امر بنابر ماهیت این جریان و هواداران آن زمینه‌ی رویارویی آن‌ها را با سایر جریان‌ها خصوصاً جریان اسلامگرایی پیرو خط امام فراهم ساخت و به نوعی نبرد قدرت میان آن‌ها انجامید. همین امر سرانجام آن‌ها را با عکس‌العمل پیش‌بینی نشده‌ی این نیروها مواجه ساخت و سبب شد تا آن‌ها برخلاف انتظار، نتوانند جایگاه درخور توجهی در نظام جدید کسب کنند و سرانجام قدرت را به نیروهای اسلامگرایی سنتی مبارز واگذار نمایند.

با عنایت به آنچه گفته شد؛ این پژوهش با روشی توصیفی-تحلیلی در پی بررسی دلایل همگرایی و واگرایی جریان روشنفکری دینی لیبرال، در فرآیند پیروزی و همچنین تداوم انقلاب اسلامی است و در این راستا سعی دارد تا این جریان را با سؤال‌های ذیل مورد تبیین قرار دهد.

بسترهای شکل‌گیری جریان روشنفکری دینی در ایران چیست؟ اصول فکری و عملکرد جریان روشنفکری دینی لیبرال تا اوایل دهه ۶۰ چگونه بوده است؟ فرآیند همگرایی و واگرایی این جریان با نهضت اسلامی و انقلاب اسلامی چگونه بوده است؟ و چه عواملی این بسترها را فراهم آورده است؟ و

بسترهای شکل‌گیری جریان روشنفکری دینی لیبرال

اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ هرچند ضربه‌ی هولناکی به ذهنیات ایرانیان وارد آورد، اما پیامد آن؛ یعنی سقوط دیکتاتوری رضاشاه، فضایی را برای نفس‌کشیدن پس از یک وقفه حدوداً ۲۰ ساله فراهم آورد و موج حیات و جوشی را در عرصه‌های مختلف کشور برانگیخت که تغییر و تحولات عمیقی را به دنبال داشت. تحولات سیاسی-اجتماعی این فضای تازه، به نوعی برای بسیاری از جریان‌های فکری-سیاسی «عصر تجربه» برای «تمرین دموکراسی» تلقی گردید. اما با این وجود در فضای جدید نوعی احساس یأس و تزلزل در اعتقاد به ارزش‌ها بر دل‌ها سایه افکند که ناشی از احساس بیهودگی، سرخوردگی و بالاخص تحقیر ناشی از حضور قدرتمندانه‌ی نیروهای خارجی در ایران بود (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۴۲). در چنین شرایطی جامعه‌ی ایران با یک‌سری تحولات عمده فرهنگی-سیاسی مواجهه گردید که فرهنگ دینی آن را تهدید می‌کردند. برجسته‌ترین این تحولات عبارت بودند از:

تحركات جریان روشنفکری چپ

پس از خروج رضاشاه مهم‌ترین چالش در صحنه‌ی فرهنگ و سیاست نخستین بار از جانب نیروهای چپ که در قالب حزب توده فعال بودند، جلوه‌گر شد (بازرگان، ۱۳۵۰: ۹۲). حزب توده در این دوره با استفاده از شعارهای جذابی همچون آرمان‌های میهن‌پرستانه و ارزش‌های سنتی ایرانی، الفاظ و عبارات علمی (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷: ۵۰) و آموزه‌های مذهبی با ظرافت در جهت پیشبرد اهداف فکری و سیاسی-اجتماعی خود تبلیغ می‌نمود توانست ذهنیات نسل جوان و تحصیل‌کرده را تسخیر نمایند (یوسفی اشکوری، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۷۳) و گسترش کمی قابل ملاحظه‌ای پیدا نماید. فعالیت نیروهای توده‌ای در این مقطع بیشتر متوجه ارزش‌ها و عقاید مذهبی جامعه بود و آن‌ها را مورد هدف قرار می‌داد (بازرگان، ۱۳۵۰: ۱۲۴ و ۸۳-۸۲). در این میان تب مبارزه با دین از سوی این نیروها که به ارزش‌ها و آرمان‌های سنتی و اعتقادی بهایی نمی‌دادند چنان شدت گرفت که تنها راه نجات ایران را در پشت سر گذاشتن دین و ارزش‌های دینی جست‌وجو می‌کردند. اما شیوع این اندیشه‌ها در میان جوانان و جریان‌های مذهبی، ملی و حتی حاکمیت موجی از مخالفت‌ها را با انگیزه‌های متفاوت برانگیخت و موجبات بدبینی آن‌ها را نسبت به نیروهای چپ فراهم‌آورد (پهلوان، ۱۳۷۲: ۳۹-۳۰).

تحركات جریان بهائیت

جنبش بهائیت که در فضای اجتماعی عصر قاجار پا به عرصه‌ی وجود نهاده بود. به‌عنوان حرکتی علیه سنت‌های دینی و اجتماعی حاکم بر جامعه با به قدرت رسیدن رضاشاه بستری برای گسترش اداری و

سازمانی‌اش فراهم آمد. زیرا عرفی‌گرایی و تسامح حکومت رضاشاه علاوه بر گسترش بخش‌های اداری، در امر مهم تبلیغات دینی به آن‌ها کمک نمود و آن‌ها را از مداخله‌های خودسرانه نیروهای مذهبی در امان داشت (چمن‌خواه، ۱۳۹۱: ۱۲۰-۱۱۵). رشد و شکوفایی بهائیت در این دوره آن‌چنان این فرقه را به وجد آورد که حکومت رضاشاه را حکومت عدل و امنیت و تساوی دانستند. در این میان تسامح نسبی رضاشاه نسبت به بهائیت چنان بود که برخی او را وام‌دار بهائیان در رسیدن به حکومت می‌دانند (جواهری، ۱۳۹۳: ۳۰۳-۳۰۲ و ۳۲۱-۳۲۰). در ادامه هر چند که به سبب سیاست‌های رضاشاه در فعالیت‌های بهائیان وقفه‌ای صورت گرفت، اما با خلع وی از قدرت، بار دیگر زمینه برای رشد فعالیت‌های سازمانی آن‌ها فراهم شد، لیکن بالا گرفتن فعالیت بهائیان، موجب جریحه‌دار شدن اعتقادات اکثریت مسلمان شیعه شد و انگیزه‌های دینی را در جامعه شعله‌ور ساخت و نیروها و سازمان‌های اسلامی که از ۱۳۲۰ مجدداً فعال شدند به رویارویی جدی با بهائیان پرداختند (چمن‌خواه، ۱۳۹۱: ۱۳۶-۱۲۹).

تحركات مدعیان اصلاح دین یا جریان تجدیدنظر طلب

این طیف کسانی بودند که دعوی اصلاح‌گری در دین را داشتند و حرکت آن‌ها به نوعی به «فرقه‌سازی» و در شکل مدرن آن «سازمان‌گری» نزدیک بود. آن‌ها شامل تجدیدنظرطلبانی بودند که دانسته یا نادانسته، در پی ایجاد تغییرات بنیادی در اصولی بودند که پایه‌های اعتقادی و دینی مردم را تشکیل می‌دادند. این جریان که ریشه در دوره مشروطه داشتند در دوره رضاشاه فعالیت‌شان شدت گرفت و با تمرکز و آزادی عمل در فضای این دوره به صورت افراطی به انتقاد از مذهب پرداختند و در این مسیر برای مشروع نشان دادن مبارزه‌ی خود برخورد با دین را تحت عنوان «برخورد با خرافات» تعبیر کرده و برای گم‌کردن راه، مرز خرافات را با حقایق و شعائر دینی تبیین نکردند (جعفریان، ۱۳۹۱: ۸۸۱-۸۷۷) و با برجسته کردن برخی خرافات منتسب به دین انتقاد از مذاهب را به مرزهای نفی آن رساندند (امیری، ۱۳۸۳: ۲۲۰). در این زمان دولت همگام با ضدیت آشکار و پنهان با شعائر اصیل اسلامی سعی کرد تا با حمایت از این جریان‌های انحرافی و یا تسامح در برابر فعالیت آن‌ها در جهت اهداف فرهنگی خود از آنان بهره‌برداری کند (بصیرت‌منش، ۱۳۷۷: ۱۶۶ و ۱۵۹).

سرانجام در واکنش نسبت به هویت‌خواهی مفرط و جهان‌بینی‌های غیردینی و ضددینی این جریان‌ها بود که فضا برای فعالیت فکری-عقیدتی موج جدیدی از دینداران با بستر مذهبی و دغدغه‌های ویژه‌ی دینی در جامعه فراهم شد که در پی احیای اندیشه‌ی اسلامی و گسترش اسلام‌خواهی بودند (یوسفی اشکوری، ۱۳۷۶، ج ۱: ۱۸۳). لیکن هرچند که آنان با چالش‌هایی از درون سنت‌گرایان دینی نیز روبه‌رو بودند و باید به چالش سخنگویان دینی و روحانیان نیز جواب می‌دادند، اما خطری که در فضای تازه نگاه نوگرایانه این موج مذهبی را به دین فراهم ساخت از ناحیه سه طیف مذکور بود که عموماً خارج از قلمرو دینداران اصیل بودند (یزدی، ۱۳۷۶: ۷۷-۷۵).

در این راستا این نسل جدید روشنفکر که بعدها از آن‌ها به عنوان «روشنفکران دینی» نام برده شد در فضای اجتماعی دهه‌ی ۲۰ از دانشگاه تهران و از میان استادان و دانشجویان ظهور نمودند (سحابی، ۱۳۷۷: ۴۶۷). نسلی که علاوه بر تجددخواهی و ملی‌گرایی از ویژگی برجسته‌ی مذهبی با تفسیرهای نوگرایانه نیز برخوردار بودند (بروجردی، ۱۳۷۸: ۱۰۱). آنها که با ایدئولوژی مذهبی، به نقش دین در ایجاد انگیزه و تحرک اجتماعی افراد واقف بودند با این اعتقاد پا به عرصه گذاشتند که دین سنتی و متولیان آن نمی‌توانند تحرک و پویایی دین و چهره‌ی مدرن و هماهنگ آن را با دنیای جدید به مردم معرفی کنند و باید متولیان مدرن دین با کنار زدن سنت‌ها، خرافه‌ها و خارج کردن دین از دست روحانیت سنتی راه خلایقیت، و پیشرفت را در جامعه باز کنند (امیری، ۱۳۸۹: ۸۳).

این طیف که در این زمان رسالتی بیش از بازسازی و نوسازی اندیشه‌های رایج دین را داشتند، تقریباً همگی پیوند قابل ملاحظه‌ای با غرب داشتند و به‌طور عام پذیرای ارزش‌های تمدن مدرن شدند و با حرکت به سوی انگاره‌های مدرن درصدد برآمدند تا نظام اندیشه‌ی اجتماعی و سیاسی - اسلامی را باز تولید نمایند (پدرام، ۱۳۸۲: ۱۰۱). لیکن از بطن این موج جدید دو جریان با اهداف و دیدگاه‌هایی متفاوت به‌عنوان سمبل جریان روشنفکری دینی به‌وجود آمدند که نقش حلقه‌های واسطه را در انتقال دو مفهوم متفاوت «سوسیالیسم» و «لیبرالیسم» به حوزه‌ی دین ایفا کردند. پیشگام در این راه «چپ‌های مدرن» بودند طیفی که با بنیان‌گذاری «نهضت خدایپرستان سوسیالیست» توسط «محمد نخشب» در پی این بود تا با تلفیق نگرش اسلامی با اندیشه‌های مدرن چپ مارکسیسم و سوسیالیسم اسلام را بازسازی کند. اما به موازات آنها، گروه دیگری به رهبری «مهدی بازرگان»، شکل‌گرفتند که واسطه‌ی انتقال مفاهیم لیبرالیستی به درون دین شدند (جعفریان، ۱۳۹۱: ۹۳) و تلاش داشتند تا از این ایدئولوژی اروپایی برای بازسازی و احیاء یک جامعه‌ی دموکراتیک در ایران استفاده کنند. جامعه‌ای که در چارچوب واژه‌ی «اسلام لیبرال دموکراتیک» می‌توانست بیان‌کننده‌ی دغدغه‌ی اصلی آنها باشد (فوزی، ۱۳۸۸ الف: ۱۰۸-۱۰۷). در نهایت با این تلاش‌ها بود که آنان آغازگر شکل‌گیری «سنت اسلام لیبرال» در ایران از دهه‌ی ۲۰ گردیدند (کاظمی، ۱۳۸۳: ۱۰۳).

مروری بر افکار و عملکرد جریان روشنفکری دینی لیبرال

اصول فکری و عقیدتی

جریان روشنفکری دینی لیبرال یک طیف فکری - فرهنگی بود که به لحاظ سیاسی با تفاوت اندکی به حرکت ملی‌گرا تعلق داشت و بنیان‌گذارانش در پی آن بودند تا با رویکردی مدافعه‌جویانه و تلاشی شالوده‌شکنانه، از آنچه عنوان اصول فرهنگی و معتقدات دینی به خود پذیرفته و در زندگی تجربه کرده بودند، در دنیای امروز به زبان جدید و علمی برای احیاء یک جامعه دموکراتیک دفاع کنند (فوزی، ۱۳۸۸ الف: ۱۰۷-۱۰۸). حقیقت این بود که وضعیت و فضای تازه‌ی سیاسی - اجتماعی پس از سقوط

رضاشاه، نیازها و مسائل جدیدی را در جامعه مطرح ساخته بود که پاسخگویی به آنها دیگر با توضیحات خشک دینی کفایت نمی‌کرد و پاسخ‌های وسیع و عمیقی را با زبان جدیدی می‌طلبد (بازرگان، ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۶۸) که نیازمند ارائه‌ی راه‌حل‌های جدید بود. در چنین شرایطی بود که در دهه‌ی ۲۰ «مهندس مهدی» بازرگان به‌عنوان سرآمد روشنفکران دینی و مهمترین چهره‌ی پیشگام در گرایش آزادی محور، در نظام فکری خود برای بازسازی اسلام به مدرنیته‌ای تمام روی آورد و نسخه‌ای پوزیتیویستی از اسلام همراه با یک نظریه‌ی اجتماعی لیبرال ارائه داد که در آن «آزادی» در معنای «لیبرال» آن به‌عنوان یک مفهوم مرکزی که سایر مفاهیم حول محور آن دور می‌زدند، مورد توجه قرار گرفت تا با تأکید بر آن، معنای جدیدی از دین‌شناسی در این دهه ارائه گردد. ملاحظه‌ای که در آن زمان مبنای فعالیت‌های فرهنگی و بعدها سیاسی او قرار گرفت (پدرام، ۱۳۸۲: ۱۱۲). بر همین اساس است که بعدها به تسامح واژه‌ی «لیبرال» در مورد این جناح به‌کار رفت. وجه تسمیه‌ای که متوجه تلاش‌های فکری مهندس بازرگان و همراهان وی در خصوص تحقق آزادی، استبداد ستیزی، حکومت قانون و مردم‌سالاری در جامعه برای انتقال این ایده‌های مدرن به جامعه‌ی سنتی ایران بود (فوزی، ۱۳۸۸، الف: ۱۰۸-۱۰۷).

اما طیف روشنفکری دینی لیبرال در این مسیر، به مقداری کمتر از ایدئولوژی لیبرالیسم، از ناسیونالیسم هم متأثر شد و سازگاری آموزه‌های دینی را با ناسیونالیسم نیز تشریح نمود (قریشی، ۱۳۸۴: ۲۰۳-۱۹۸). در این مسیر همچنین تأکید بر پوزیتیویسم یکی دیگر از مهمترین مقوله‌های تأثیرگذار بر فکر و اندیشه‌ی این روشنفکران محسوب می‌شود و آنها سعی کردند سازگاری و هم‌منشی میان دین و علم را به اثبات برسانند (کاظمی، ۱۳۸۳: ۱۲۴-۱۲۳). روشنفکران دینی لیبرال همچنین با محور قرار دادن علوم جدید تلاش نمودند تا تفسیرهای علمی از اسلام ارائه دهند و نوع و شیوه‌ی حکومت و رابطه‌ی مردم با حکومت را در اسلام براساس آن تفسیر نمایند (فوزی، ۱۳۸۸ الف: ۱۰۶).

با توجه به آنچه گفته شد؛ شاید بتوان به‌وجود نوعی از ادعای «رنسانس اسلامی» یا «دین‌پیرایی» توسط روشنفکران دینی لیبرال اشاره کرد. رنسانسی که با پیوند دین و دنیا، نقد سنت و روحانیت و بازنگری در مفاهیم دینی با ایدئولوژی‌های اروپایی و پیوند علم و دین در جهت احیای اندیشه‌ها و مفاهیم اسلامی در میان آنها همراه بود (شفیعی‌فر، ۱۳۷۸: ۱۸۰).

مروری بر فعالیت‌های فرهنگی - سیاسی جریان روشنفکری دینی لیبرال تا سال ۱۳۶۰

با توجه به اینکه در دوره‌ی رضاشاه، مبارزه بر علیه حکومت به‌طور مطلق ممنوع بود روشنفکران مذهبی لیبرال کار خود را از فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی همچون سخنرانی‌های مذهبی - سیاسی، چاپ کتب و جزوات عمدتاً علمی - دینی، نهادسازی، انجمن‌سازی و... آغاز کردند و با استفاده از این استراتژی مسالمت‌آمیز در چارچوب قانون اساسی تلاش کردند تا با اصلاح برخی از مبادی دینی و تحلیل علمی آنها، دین را توانمند کرده و بر تحولات عصر جدید منطبق نمایند.

آنها با این طرز تفکر که، مشکل عمده و اساسی جامعه‌ی ایران، مسائل انسانی، معنوی و اخلاقی است و باید اصلاح گردد، در پی تربیت دموکراسی و امکان مجتمع شدن و یاد گرفتن فعالیت‌های فرهنگی - اجتماعی براساس اصول اسلامی برای پیشرفت اجتماع بودند. بنابراین تمام تلاش خود در را در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ در جهت اصلاح معتقدات فکری و تربیت معنوی نسل جوان به کار گرفتند (بازرگان، ۱۳۷۷، ج ۲: ۵۸-۵۶) و با این شیوه توانستند به سهم خود نقشی بارز در جذب گروه‌هایی از دانشجویان و تحصیل کرده‌ها که مخاطبان اصلی‌شان بودند به مذهب و مسائل سیاسی ایفا نمایند. اما این فعالیت‌ها پس از یک دهه به تدریج با تشکیل نهضت مقاومت ملی در سال ۳۲ و پس از آن نهضت آزادی در اردیبهشت ۴۰ صورت سیاسی به خود گرفت و آنها در استراتژی جدید مبارزاتی‌شان همچون گذشته تنها معترض دخالت مستقیم شاه در مسائل سیاسی بودند و خواهان تغییر یا سرنگونی نهاد سلطنت نبودند.

در ادامه با فعالیت در نهضت آزادی است که با نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی(ره) پیوند می‌خورند، لیکن با فاصله‌ی اندکی بنابه دلایلی از ادامه همراهی با نهضت اسلامی باز می‌مانند و پس از آن شاهد یک دوره‌ی رکود تقریباً ۱۵ ساله در فعالیت‌های حزبی و سیاسی - اجتماعی در میان این طیف هستیم. تا اینکه لیبرال‌های مذهبی در سال ۱۳۵۶ در آستانه‌ی فضای باز سیاسی، با صدور اعلامیه و انجام سخنرانی و بعد به صورت منسجم‌تر با فعالیت در قالب «جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» و سپس سازماندهی مجدد نهضت آزادی فعالیت‌های سیاسی - فرهنگی خود را از سر گرفتند و در حالی پا به عرصه‌ی انقلاب اسلامی گذاشتند که با توجه به افکار و عقایدشان از تز همگرایی دین با سیاست و حکومت دفاع می‌کردند.

با پیروزی انقلاب اسلامی نخستین فعالیت برجسته و قابل اعتنای این جریان در حکم امام خمینی(ره) به مهندس بازرگان برای اعطای پست نخست‌وزیری دولت موقت نمودار شد تا جایی که اکثریت کارگزاران دولت موقت تا آبان ۱۳۵۸ از فعالان این جریان بودند. اما با استعفای مهندس بازرگان از دولت موقت آنها به صورت یکی از گروه‌های داخل نظام جمهوری اسلامی اما منتقد حکومت، فعالیت جدیدی را آغاز نمودند و با انتخاب بنی‌صدر به نخست‌وزیری در پی انتقادات رئیس‌جمهور از جناح اسلام‌گرای حزب جمهوری اسلامی و سایر موضع‌گیری‌های جانبدارانه‌ی وی به همراهی با او پرداخته و به این انتقادات دامن زدند. تا اینکه با عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری این جناح که اکنون به فعالیت‌های سیاسی در قالب نهضت آزادی می‌پرداخت نیز از عرصه‌ی فعالیت‌ها به حاشیه رانده شد. به دنبال آن در دهه‌ی ۶۰ عمده‌ی فعالیت آنها را، انتقادهای صریح نسبت به نظام، روحانیون و ولایت فقیه و انتشار جزوه و کتاب برای تبیین دیدگاه‌هایشان در قبال مسائل جاری کشور تشکیل می‌داد.

بررسی روند همگرایی جریان روشنفکری دینی لیبرال با نهضت اسلامی

روشنفکران دینی لیبرال که فعالیت سیاسی برجسته‌ی خود را با تأسیس نهضت آزادی ایران آغاز کردند، با شرکت در تظاهرات سال‌روز قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نخستین فعالیت رسمی سیاسی حزبی خود را شروع کردند

(اسناد نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱، ج ۱: ۸۴-۸۱). این طیف که از همان آغاز بر مبارزه‌ی گام به گام و نه انقلابی در چارچوب قانون اساسی تأکید می‌کردند در آغاز دهه ۴۰ با موج نوین مبارزاتی امام خمینی(ره) که برچیده شدن حکومت شاهنشاهی را هدف خود قرار داده بودند، برخورد کردند و با فاصله اندکی از شروع فعالیت‌های نهضت اسلامی با وجود دیدگاه‌های مختلف و متضاد که میان دو طرف نسبت به یکدیگر وجود داشت، به همراهی با آن پرداختند و با توجه به غلبه‌ی چهره‌های مذهبی در نهضت آزادی این روند همراهی با فراز و فرودهایی تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت تا جایی که آنها در مقایسه با تمامی گروه‌های سابقه‌دار بیشترین همراهی را با نهضت اسلامی نمودند (امیری، ۱۳۸۳: ۲۴۲). در ذیل این روند همگرایی را طی سه مقطع ذیل مورد بررسی قرار داده‌ایم.

فرآیند همگرایی با نهضت اسلامی از آبان ۴۱ تا بهمن ۴۲

با موضع‌گیری امام خمینی(ره) در برابر لایحه‌ی انجمن‌های ایالتی و ولایتی در پائیز سال ۴۱، نهضت آزادی که ۱۶ ماه از شروع فعالیت‌هایش می‌گذشت، مواجهه با این نهضت شد. با آغاز موضع‌گیری‌ها در خصوص این لایحه بود که در شورای مرکزی نهضت آزادی پیرامون ورود روحانیت به صحنه‌ی سیاست کشور بحث و گفتگو شد. در این جلسه ورود و اظهار علاقه‌ی مراجع به مسائل سیاسی و مبارزه‌ی فراگیر با رژیم، از سوی روشنفکران دینی لیبرال کاری مثبت تلقی گردید که با خواست و انتظار آنها از روحانیت مطابقت داشت (سحابی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۴۹). بنابراین با مثبت تلقی کردن این اقدامات آنها در ۶ آبان با انتشار اعلامیه‌ای با عنوان «دولت از هیاهوی انتخابات انجمن‌های ایالتی چه خیالی دارد» به همراهی با نهضت اسلامی پرداختند (اسناد نهضت آزادی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۷۰) به دنبال آن طی قضایای بعد، به تدریج که امام علناً وارد صحنه شدند، نگاه لیبرال‌های مذهبی به مبارزه، منسجم‌تر و عمیق‌تر شد و به همگرایی هرچه بیشتر با نیروهای دارای فرهنگ سیاسی اسلام مبارز روی آوردند.

در ادامه‌ی با مطرح شدن طرح اصلاحات ارضی هر چند که نهضت آزادی اعلام کرد در اصل با این اصلاحات مخالف نیست و آماده است از آن بر مبنای ضوابط اسلامی که آیت‌الله طالقانی در نوشته‌های خود عنوان کرده است حمایت نماید، اما بیان داشت از آن‌جا که ساختار اجتماعی ایران، فئودالی نیست اصلاحات ارضی نتایج وخیمی برای اقتصاد ایران خواهد داشت و دولت صرفاً قصد دارد با اجرای این اصلاحات قدرت سیاسی خود را افزایش دهد (نجاتی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۳۲). بنابراین با انتشار اعلامیه‌ای به قلم مهندس بازرگان که به اعلامیه‌ی «سیزده صفحه‌ای» معروف شد به حمایت از نظرات مطرح شده‌ی روحانیون در مسئله‌ی اصلاحات ارضی پرداختند (آرشیو مؤسسه تنظیم و نشر، بی‌تا: ۱۲۴).

پس از آن در جریان انقلاب سفید با وجودی که لیبرال‌های مذهبی در آغاز به‌خاطر عدم وجود یک موضع واحد در میان اعضای خود در خصوص این قضیه و حرکت روحانیون دچار سرگشتگی همه جانبه‌ای شده بودند و با دادن اعلامیه‌ی مبهمی ابتدا موضعی غیرفعال اتخاذ کردند (میثمی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۱۹). اما بلافاصله با انتشار اعلامیه‌ی «ایران در آستانه یک انقلاب بزرگ و برگردان تاریخ خود» در روز

سوم بهمن تغییر موضع دادند و با بررسی و تحلیل انقلاب شاه و مردم دقیقاً مواضعی مشابه با روحانیون معترض قم اتخاذ نمودند و آشکارا رفراندوم را تحریم کردند (اسناد نهضت آزادی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۲۱-۲۰۳). اما انتشار این اعلامیه منجر به دستگیری، محاکمه و سرانجام زندانی شدن سران نهضت آزادی شد که بعد از محکومیت آنها امام خمینی(ره) مانند سایر مراجع تأییدیه‌ای در حمایت از آنان صادر کردند (بازرگان، ۱۳۹۱، ج ۲۴: ۷۳).

بنابراین در قیام ۱۵ خرداد، سران نهضت آزادی در زندان بودند و این سطوح پایین نهضت و دانشجویان طرفدار آن بودند که علی‌رغم نداشتن دستورالعمل خاصی در تظاهراتها شرکت می‌کردند (روح‌بخش، ۱۳۸۲، ۱۵۰-۱۴۹). در برخورد با این قیام اعلامیه‌ها و تراکت‌های چندی از سوی نهضت آزادی صادر شد و آنها قیام ۱۵ خرداد را پاسخ به ندای یک مرجع تقلید قلمداد کردند که از پایگاه تدین خود سخن گفته بود (شیخ‌فرشی، ۱۳۸۱: ۳۳۷) اما در این میان مهمترین اعلامیه‌ای که از سوی نهضت آزادی صادر شد، اعلامیه‌ای در ۱۹ خرداد ۱۳۴۲ با عنوان «دیکتاتور خون می‌ریزد» بود که بازتاب وسیعی داشت و در آن با حمایت از قیام مراجع و روحانیون شاه با عنوان «دیکتاتور» مورد خطاب قرار گرفته بود (میشمی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۳۷).

طی این دوره‌ی کوتاه مدت (آبان ۴۱ تا بهمن ۴۲) روشنفکران دینی لیبرال با فرهنگ خاص خود که جنبه‌ی فرا حزبی، سیاسی و حتی فکری و ایدئولوژیکی داشت، توانستند (بازرگان، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۹۶) عامل مؤثری در گرایش جوانان و دانشجویان به اندیشه اسلامی شوند و با استقبال آنان مواجهه گردند. زیرا در خفقان پس از کودتای ۲۸ مرداد و تبلیغات ضد اسلامی در جامعه‌ای که گرایش شدید مذهبی در آن وجود داشت کاملاً منطقی بود که کوچک‌ترین صدایی که رگه‌ای از دین و مذهب در آن یافت می‌شد مورد پشتیبانی اقشار مذهبی قرار بگیرد. طی این سال‌ها تأثیر افکار آنان در مذهبی ساختن فضای سیاسی ایران و وارد کردن مذهب به‌شکلی مدرن در فرهنگ سیاسی ایران را نمی‌توان نادیده گرفت. هر چند که طی آن سال‌ها بحث انقلاب و انقلابی در میان نبوده است. اما ویژگی‌های خاص این جمعیت همچون؛ ماهیت مذهبی و ملی و روابط نسبتاً نزدیک با روحانیان سبب شد تا نقش پل ارتباطی بین نیروهای ملی و مذهبی را ایفا نمایند و در میان دو طیف طبقه سنتی و مدرن پایگاهی داشته باشند و با ارتباط با روحانیت و بازار و دانشگاه از سال ۴۲ به بعد فرهنگ سیاسی خاص خود را با عنوان فرهنگ سیاسی اسلام لیبرال در سطح جامعه مطرح‌نماید (احمدی، ۱۳۸۰: ۸۱). اما با این وجود چون موضعی رادیکال و انقلابی نداشتند و فاقد تئوری و انگیزه انقلابی برای سرنگونی رژیم شاه بودند نتوانستند به تنهایی موفق به ایجاد تحول اساسی و پایه‌گذار حکومتی جدید در جامعه شوند.

فرآیند همگرایی با نهضت اسلامی از بهمن ۴۲ تا سال ۵۶

پس از دستگیری رهبران نهضت آزادی، هرچند که فعالیت‌های نهضت آزادی توسط اعضای درجه دوم ادامه یافت اما عملاً از سال ۴۶ تا فضای باز سیاسی ۵۶ آنان دیگر فعالیت حزبی نداشتند و تنها در انتظار،

برای شروع یک دوران تازه‌ای از فرصت‌ها بودند تا فعالیت‌های سیاسی خود را بار دیگر شروع کنند. طی این سال‌ها، افراد شاخص این طیف کسانی چون؛ بازرگان، دکتر سحابی، احمدصدر و... تماس‌هایی با جناح‌های مختلف روحانیت داشتند (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۴۰-۲۴۱) و روابط خوبی میان آنها و فعالان روحانی برقرار بود. طوری که به گفته‌ی هاشمی رفسنجانی احساس جدایی میان آنها وجود نداشت (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۳۵).

در این زمان مهندس بازرگان در کنار کسانی چون؛ طاهر احمدزاده، هاشمی رفسنجانی و عده‌ای دیگر از همفکران آنها در جلساتی که برای بحث پیرامون تدوین ایدئولوژی اسلامی که به‌عنوان یک نیاز روز مطرح بود، شرکت می‌کرد (احمدی، ۱۳۸۰: ۲۴۰-۲۴۱) و کسانی همچون احمد صدر به‌دلیل شغل وکالت با روحانیون در ارتباط بودند. به گفته‌ی احمد صدر، وی در دهه‌ی ۵۰ وکالت آیت‌الله خامنه‌ای را بر عهده داشته است و طی این دهه هاشمی رفسنجانی، برای تعیین وکیل جهت هر یک از زندانیان یا تبعیدی‌ها، مرتباً به وی رجوع می‌کرده و او تنها مرجع رجوع در این موارد بوده است (صدرحاج سیدجوادی، ۱۳۸۷: ۴۵۲).

طی این سال‌ها مسجد هدایت پایگاهی برای پیوند این دو طیف بود و آنها به مناسبت‌های مختلف در آن‌جا سخنرانی می‌کردند. علاوه بر آن انجمن‌های مختلف اسلامی و دبیرستان کمال که از پایگاه‌های لیبرال‌های مذهبی بودند به مراکزی برای مبارزه‌ی روحانیون تبدیل شدند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۶، ج ۱: ۲۳۵).

اما با رکود حزبی نهضت آزادی در داخل کشور، در این زمان شاهد فعالیت‌های حزبی پر رنگ نیروهای لیبرال مذهبی خارج از کشور در قالب «نهضت آزادی خارج از کشور»، در اروپا و آمریکا هستیم. آنها که طی این سال‌ها به تلاش برای ارتباط با روحانیان مقیم نجف و خصوصاً امام خمینی(ره) می‌پرداختند. تنها یک ماه بعد از تبعید امام از ترکیه به عراق در سال ۴۳ بود که با ایشان ارتباط برقرار نمودند و ابراهیم یزدی، صادق قطب‌زاده و محمد توسلی با ایشان در نجف ملاقات نمودند. پس از آن ملاقات‌های بیشتری در عراق با امام انجام دادند. در این مقطع ارتباط با مراجع مذهبی و خصوصاً امام خمینی(ره) توانست در رشد، نفوذ و مقبولیت این نیروها در خارج از کشور تأثیراتی برجا بگذارد و همکاری‌های نزدیک و بیشتری را بین فرهنگ سیاسی روشنفکر مذهبی لیبرال و اسلام مبارز امام خمینی پدید آورد تا جایی که دکتر یزدی یکی از مشاوران امام، پس از ورود ایشان به پاریس گردید. وی همچنین در سال ۵۱ به‌عنوان نماینده‌ی تام‌الاختیار امام در ایالات متحده گمارده شد (Chehabi, 1991: 219-220).

فرآیند همگرایی با نهضت‌اسلامی از فضای باز سیاسی ۵۶ تا پیروزی انقلاب اسلامی

با آغاز فضای باز سیاسی و سازماندهی مجدد نهضت آزادی در سال ۵۶ روشنفکران دینی لیبرال بار دیگر در داخل فعالیت خود را از سر گرفتند و در ۶ شهریور ۵۷ با انتشار اعلامیه‌ی «راه نجات ایران از بن بست حاضر» به‌صورت جدی فعالیت خود را آغاز کردند. اما برخلاف گذشته، شاه را مسبب همه‌ی نابسامانی‌ها

دانستند و آماج انتقاد قرار دادند و تأکید کردند که برای رفع بن بست باید کشور را ترک کند (بازرگان، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۴۸-۲۴۷). در این مرحله این همگامی به صورت مختلف در برگزاری مجلس ترحیم و صدور اعلامیه به مناسبت فوت سیدمصطفی خمینی در اول آبان ۵۶، نقش پیشگام در برگزاری دو مراسم و صدور اعلامیه به مناسبت چهلم مردم در شهرهای مختلف؛ قم، تبریز، جهرم و... نقش کلیدی در زمان اقامت امام در پاریس و... صورت گرفت (اسناد نهضت آزادی، ۱۳۶۲، ج ۹، دفتر اول: ۱۹۸-۱۹۷).

در این زمان مهمترین نقش آنها در پاریس رقم خورد که در آنجا از عوامل مؤثر و کارساز در مقبول سازی تصویر بیرونی رهبری انقلاب، مدیریت رسانه‌ای انقلاب در پاریس و ارتباط رسانه‌ای امام برای تبلیغ در سطح جهان، نقش مشاوران سیاسی امام برای تدوین برنامه‌ی راهبردی مربوط به دوران بعد از پیروزی و... بودند (یزدی، بی تا، ج ۳: ۴۰۹ و ۲۵۲). ایفای این نقش‌های کلیدی در پاریس سبب شده بود تا برخی از نویسندگان خارجی از این طیف به عنوان مفسران آراء و نظرات امام خمینی یاد نمایند (سیک، ۱۳۸۴: ۱۰۰).

در راستای این فعالیت‌ها مهندس بازرگان در ۲۹ مهر ۵۷ به پاریس سفر کرد و دو ملاقات با امام خمینی (ره) انجام داد که از نتایج آن می‌توان به تهیه لیست افراد برای عضویت در شورای انقلاب و دولت موقت (یزدی، بی تا، ج ۳: ۱۷۱ و ۱۶۵) و همچنین انتشار اعلامیه ۱۴ آبان «آیا وقت آن نرسیده است که نظام حاکم واقع بین باشد» از سوی مهندس بازرگان اشاره کرد که در آن به صراحت بر رفتن شاه، تشکیل حکومت اسلامی، رهبری امام خمینی (ره) و حمایت از ایشان تأکید شده بود (اسناد نهضت آزادی، ۱۳۶۲، ج ۱۱، دفتر اول: ۳۱).

پس از این ملاقات است که فعالیت‌های روشنفکران دینی لیبرال در همراهی با نهضت اسلامی از صدور اعلامیه فراتر می‌رود و آن‌ها وارد کارهای اجرایی همچون تشکیل کمیته نفت به ریاست مهندس بازرگان در ۸ دی، تشکیل کمیته‌ای برای حل مشکلات ناشی از اعتصابات به ریاست دکتر سبحانی در ۲۸ دی، عضویت در تشکیل شورای انقلاب و کمیته استقبال از امام شدند (بازرگان، ۱۳۹۱، ج ۲۴: ۳۶۰-۳۵۹). با توجه به روند این همراهی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی با توجه به خصیصه‌ی «اسلامی بودن» انقلاب، عدم تمایل شخص امام که بنا نداشتند از روحانیون در کارهای اجرایی استفاده نمایند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۴: ۱۶۰)، ویژگی‌های برتر اجرایی، علمی، سیاسی و مذهبی که روشنفکران دینی لیبرال نسبت به سایر گروه‌ها داشتند. اولین قدرت اجرایی پس از پیروزی در دولت موقت به آنان سپرده شد و آنها در رأس امور اجرایی کشور قرار می‌گرفتند تا کشور را طبق الگوی اسلام اداره نمایند (برزین، ۱۳۷۴: ۲۷۰-۲۶۷).

مروری بر مهم‌ترین عوامل مؤثر بر همگرایی با نهضت اسلامی

بی‌تردید پایگاه اجتماعی مذهبی روشنفکران دینی لیبرال، تعهد دینی و مذهبی رهبران آن و تعامل و همکاری آنها از آغاز دهه‌ی ۲۰ در تشکیل مراکز و نهادهای مختلف با روحانیون، تحلیل آنان از مساعد بودن زمینه‌های اجتماعی مردم ایران برای مبارزات مذهبی و نقشی که علما با توجه به ویژگی‌های

شخصیتی و نفوذ کلام و محبوبیت گسترده‌ای که در میان اقشار مختلف مردم داشتند می‌توانستند در بسیج عمومی مردم ایفا نمایند را می‌توان به صورت کلی از عوامل مهم مذهبی مانند این طیف و از زمینه‌های پیوند آنها با روحانیت مبارز در دهه‌ی ۴۰ دانست. اما در این میان دو عامل نقش محوری‌تری را در همگرایی آنان با نهضت اسلامی ایفا کردند که در ذیل به بررسی آنها می‌پردازیم.

اعتقاد به تز دخالت دین در سیاست (و لو در نکته‌ی حداقلی آن)

جریان روشنفکری دینی لیبرال با توجه به اینکه به پتانسیل‌های مذهب تشیع برای مقابله با استبداد آگاه بود، مذهب را اصلی‌ترین بخش هویت جامعه ایرانی می‌دانست (امیری، ۱۳۸۳: ۳۳۹) و معتقد بود که فعالیت‌های سیاسی محتاج یک مبنای عقیدتی، ایمانی و مذهبی است. در این باره مهندس سبحانی معتقد بود که نهضت آزادی اولین، حزبی بود که بعد از فدائیان اسلام نظریه‌ی «عدم جدایی دین از سیاست» را مطرح ساخت (سحابی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۹۶). بر اساس همین اعتقاد در آستانه‌ی شروع نهضت اسلامی، بازرگان در واکنش به سخنان توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها، مبنی بر اینکه چرا جریان روشنفکری دینی مذهب را در سیاست دخالت می‌دهد، سخنرانی مشهور خود «مرز میان دین و سیاست» را برای اثبات پیوند بین این دو ایراد کرد (یاحسینی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۸۶) و نقش و دخالت دین را در زندگی، اخلاق، عواطف و سیاست یادآور شد و بیان کرد که دین به این امور جهت می‌دهد و فراتر از آنها است. لیکن با وجود اعتقاد به دخالت دین در سیاست، این مرز را یک طرفه ذکر می‌کند و معتقد است که آنها نباید در دین دخالت نمایند و راه و رسم دین را تعیین کنند، زیرا در این صورت «ناخالصی و شرک» پیش می‌آید. بنابراین دین را فوق سیاست و حاکم بر سیاست و حکومت ذکر می‌کند. به اعتقاد بازرگان دین اصول سیاست و هدف حکومت را تعیین می‌کند، اما انتخاب متصدیان و طرز اداره‌ی کار امری نیست که دیانت در آن نظر مستقیم داشته باشد و روحانیت بتواند در انتصاب‌ها و دستوالعمل‌ها با استناد به مقام دینی خود دخالت نماید (بازرگان، ۱۳۶۳: ۵۱-۴۵).

با توجه به این افکار و عقاید به نظر می‌رسد ورود فعال و رادیکال امام خمینی(ره) و برخی از روحانیون به صحنه‌ی سیاسی موافق با بخشی از بنیان تز سیاسی مهدی بازرگان و همفکران وی بوده است. بازرگان همچنین در این سال‌ها، نهضت عمومی روحانیت را که از طرف جماعات مختلف مردم پشتیبانی می‌شد بازگشت نویدبخشی به وظایف و مسئولیت‌های دینی اجتماعی می‌دانست و از حرکت روحانیون به‌عنوان نقطه‌ی عطفی در روابط دین و سیاست نام می‌برد (بازرگان، ۱۳۶۳: ۴۵-۴۴).

بنابراین این طیف که تحقق آزادی و تشکیل یک دولت ملی- مذهبی از اهداف اساسی‌شان بود چون احتمال تحقق آرمان‌هایی نظیر؛ پایان استبداد و امکان شکل‌گیری یک جنبش دموکراتیک را که سال‌ها برای آنها مبارزه کرده بودند، در جنبش روحانیون که تز سیاسی فعالیت‌شان، عدم جدایی دین از سیاست بود، می‌دیدند به همراهی با آنها پرداختند. در این مقطع و بعدها، بازرگان بارها در قبال ضرورت فعالیت سیاسی جامعه‌ی روحانی سخن رانده بود، بنابراین اکنون که روحانیون وارد صحنه شده بودند فرصت خوبی بود تا برای تحقق آرمان‌های خود بکوشد و به همراهی با آنها بپردازد. تا جایی که در اولین

سخنرانی‌اش پس از پیروزی انقلاب گفت: «اکنون در انقلاب آرزوی دیرینه‌ام را که ۴۰ سال تلاش می‌کردم تا بین دو برادر اصیل و قدیم، دین و دانش پیوند بزنم محقق یافتم و بزرگ‌ترین مژده‌ی پیروزی و نجات ایران را در آن روز دیدم» (برزین: ۱۳۷۴: ۲۷۰). بنابراین به‌نظر روشنفکران دینی که بر ابعاد صلح‌آمیز اسلام تأکید داشتند، اسلام و سیاست از هم جدا نبودند، اما همچون امام خمینی(ره) بر ابعاد ایدئولوژیک و حکومتی اسلام معتقد نبودند و به حفظ مرز میان دین و سیاست تأکید داشتند. تجربیات آنها مبنی بر همکاری‌های گذشته روشنفکران و روحانیون و سرانجام به‌دست گرفتن قدرت توسط روشنفکران

در این زمان آنچه فرضیه‌ی به‌دست‌گیری قدرت را در ذهن این طیف تقویت می‌کرد تجربیاتی همچون؛ همکاری چند هزار ساله‌ی دو رکن حکومت و روحانیت بود که روحانیت به‌ندرت به‌طور مستقیم حکومت را در اختیار گرفته بودند (یزدی، ۱۳۸۵: ۴۷)، ملی‌شدن صنعت نفت و انقلاب مشروطه که سرانجام با غلبه روشنفکران همراه بودند و همچنین اظهارات امام خمینی(ره) در پاریس مبنی بر اینکه، روحانیون نمی‌خواهند راساً و به‌طور مستقیم حکومت کنند و بر نقش ارشادی آنها تأکید می‌کردند (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۵: ۳۸۶-۳۸۵). با توجه به این اظهارات، به‌زعم لیبرال‌های مذهبی، امام پس از پیروزی صرفاً به‌عنوان یک سمبل مذهبی و نه به‌عنوان یک رهبر سیاسی به‌قم مراجعت می‌کردند و یا حداکثر در حد یک مصلح اجتماعی سنتی باقی می‌ماندند که این امر مبتنی بر عدم آگاهی آنان از جزئیات حکومت اسلامی مورد بحث ایشان بود. حکومت اسلامی که در گفتار روشن بود، اما در عمل هنوز تعریف جامعی که جواب‌گوی تمام سؤالات باشد از آن ارائه نشده بود. این شرایط در آستانه‌ی انقلاب روشنفکران دینی را به‌نوعی معتقد ساخت که حکومت اسلامی مورد نظر امام خمینی(ره) و نیروهای تحت رهبریشان، به احتمال زیاد همان حکومت مورد نظر آنها می‌باشد (بازرگان، ۱۳۸۹، ج ۲۲: ۱۲۲-۱۲۳). بنابراین در مرحله‌ی قبل از پیروزی این «طرز تفکر» روشنفکران دینی بود، که آنها را با نهضت اسلامی همراه ساخت. یک نوع تلقی از حکومت بر مبنای نظرات و آرمان‌های خود، مبنی بر دخالت دین در سیاست چنان‌که در کتاب مرز میان دین و سیاست مهندس بازرگان در دهه ۴۰ آمده بود.

بررسی روند واگرایی جریان روشنفکری دینی لیبرال از انقلاب اسلامی

ورود جریان روشنفکری دینی لیبرال به امور اجرایی و اختلاف روش‌ها و بینش‌ها

ورود روشنفکران دینی لیبرال در آستانه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی به عرصه قدرت اجرایی در دولت موقت بلافاصله اختلاف روش‌ها و بینش‌ها را به نحو بارزی در جامعه عیان ساخت؛ زیرا نیروهای لیبرال مذهبی با عدم درک شرایط انقلابی و بینش و روش خاص خود برخلاف نظر انقلابیون تندرو در جامعه‌ی انقلاب زده عمل می‌کردند که این امر مخالفت صریح تندروها را به‌دنبال داشت. در این زمان در حالی‌که تندروها بر تداوم بسیج توده‌ها و ایجاد تغییرات ساختاری از طریق روش‌های ضربتی و سریع اصرار می‌ورزیدند، لیبرال‌های مذهبی تلاش می‌کردند تا توده‌های هیجان‌زده را از حالت بسیج سیاسی خارج نموده و وضعیت

را به حالت عادی بازگرداند (بشیریه، ۱۳۸۱: ۳۷-۳۴) و همچون یک اپوزیسیون مراکز مهم قدرت و تصمیم‌گیری را با بکارگیری نیروها و افراد همسو با جریان لیبرال مذهبی به دست گیرند و افراد رقیب را کنار بزنند (بازرگان، ۱۳۶۳: ۱۶).

از نظر آنها با شکست رژیم شاه دوران انقلاب، حضور روحانیت و دخالت مردم به سر آمده و دیگر نیازی به بسیج توده‌ها و شکل‌گیری نهادهای مختلف نبود و حتی اعمال آنها را در حوزه‌ی وظایف دولت و یک نوع بحران دولت در دولت تلقی می‌کردند. زیرا به نظرشان دوران بازسازی به وسیله‌ی متخصصین و تحصیل‌کرده‌ها آغاز شده بود و انقلاب خاتمه یافته بود. بنابراین بدون توجه به تجدید بنای اقتصادی و اجتماعی که خواست توده‌های انقلابی بود به ایجاد تغییرات اندک و آهسته آن هم تنها در نظام سیاسی جامعه اکتفا کردند در حالی که نیروهای تندرو می‌خواستند یک شبه جامعه و ارزش‌های آن را زیر و رو کنند (محمدی‌عراقی، ۱۳۸۳: ۹۶-۹۵). آنها همچنین دولت موقت انقلاب را تنها حرکتی برای توسعه‌ی حقوق دموکراتیک و برخورداری از آزادی‌های مدنی می‌دانستند و جنبش انقلابی را با زبانی تند مورد انتقاد قرار می‌دادند. این شیوه و طرز تفکر سبب شد تا تندروها با متهم کردن آنها به سازش‌کاری، خواهان ادامه‌ی روند تخریبی انقلاب و دگرگون‌سازی تمامی جامعه و فرهنگ شوند (محمدی‌عراقی، ۱۳۸۳: ۹۶-۹۵).

در این راستا استراتژی بازرگان برای رسیدن به اهداف مذکور، ارائه‌ی تصویری از یک تفکر کلاسیک لیبرال بود که بر محدود کردن ساختار بوروکراسی و تنظیم آن و اجرای اصلاحات در دستگاه بوروکراسی دولت مبتنی گردید (برزین، ۱۳۷۳: ۱۸-۱۶). هر چند بازرگان با اجرای این دو استراتژی خود در اوایل توانست تا حدودی نظم عمومی و اجتماعی را برقرار سازد، اما خیلی زود در اثر عواملی چون عدم اجماع کافی در نیروهای انقلابی در مورد چگونگی اداره کشور، عدم همگونی فکری بین مسئولین سیاسی، فقدان برنامه‌ی مشخص توسط دولت و... در تصمیم‌گیری‌های خود با مشکلات متعددی مواجه شد (فوزی، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۹۶). بنابراین اوضاع رو به وخامت نهاد و آشفتگی‌ها ادامه پیدا کرد و دولت نه تنها نتوانست بر برخی از مخالفان سیاسی خارج از خود فایق آید، بلکه بر اختلافات داخلی نیز نتوانست چیره شود. از این رو دولت موقت چندبار ترمیم شد و در ترکیب کابینه تغییراتی صورت گرفت اما بازهم بی‌تأثیر بود و بازرگان سرانجام در هر دو هدف استراتژیک خود شکست خورد که این شکست را می‌توان نه تنها شکست حکومت وی، بلکه شکست استراتژیک راه‌حل آزادی‌خواه تعبیر نمود که سرانجام منجر به استعفای وی شد. این امر شکستی رسمی برای نیروهای میانه‌رو در ایران تلقی گردید و پس از آن ما شاهد دوران‌های متفاوت دیگر در تکمیل انزوای سیاسی این جریان در قدرت سیاسی هستیم که در ذیل طی تقسیماتی مورد بحث قرار می‌گیرد.

فرآیند واگرایی از انقلاب اسلامی از دوران پس از استعفای دولت موقت تا اسفند ۵۹

با استعفای دولت موقت و عدم موفقیت دکتر حبیبی در انتخابات ریاست جمهوری که در آغاز مورد حمایت نیروهای نهضت آزادی بود، کسانی چون احمدصدر و بازرگان، بلافاصله پس از انتصاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری در ۷ بهمن ضمن مصاحبه‌ای با کیهان با برشمردن وظایفی برای رئیس‌جمهور تمایل خود را برای همراهی با وی نشان دادند (کیهان، ۵۸/۱۱/۷، ش ۱۰۹۱۶: ۴ و ۱۱). این دوره را که پس از استعفای دولت موقت «دوره‌ی دوم از حکومت میانه‌روها» در ایران تعبیر کرده‌اند. نکته‌ی قابل توجه‌اش این بود که با آغاز ریاست جمهوری بنی‌صدر نظام سیاسی کاملاً قطبی شده بود و نیروهای مختلف شروع به جمع شدن در اردوگاه‌های مختلف کرده بودند. در این زمان نیروهای مذهبی لیبرال و سایر نیروهای مخالف که در یافته بودند به سرعت در حال از دست دادن نفوذ خود هستند بنی‌صدر را آخرین امید، برای کسب قدرت و ماندن در عرصه‌ی سیاست یافتند. بنابراین با شروع ریاست جمهوری وی شروع به امضاء و انتشار نامه‌های سرگشاده در حمایت از وی کردند. زیرا در پی این بودند که به‌عنوان یک قطب در جامعه مطرح باشند یا لاقلاً به‌عنوان یک عامل قدرت در سیاست‌های کشور مؤثر باشند و با حمایت غیرمستقیم از رئیس‌جمهور، بار دیگر در صحنه‌ی سیاسی کشور فعال شوند. بنابراین میان نیروهای مختلف لیبرال و لیبرال مذهبی و... با بنی‌صدر که خود نیز می‌کوشید تا برای مقابله با جریان انقلابی مخالف خود در حزب جمهوری و شورای انقلاب به توسعه‌ی پایگاه خویش در میان این طیف‌ها بپردازد. یک ائتلاف اعلام نشده‌ی ستادی صورت گرفت (سیاوشی، ۱۳۸۰: ۱۴۵-۱۴۴) و آنان به همراه حزب ملت ایران، جاما، جبهه ملی، مجاهدین خلق و... با عنوان «جناح یکم یا جریان اتحاد بزرگ ملی» در دفتری که رئیس‌جمهور به‌نام «دفتر همکاری‌های مردم با رئیس‌جمهور» به پیشنهاد آیت‌الله حاج سیدرضا زنجانی به‌وجود آورده بود، گردهم آمدند (بنی‌صدر، ۱۳۸۰: ۱۴۸).

با توجه به اینکه از همان آغاز ریاست جمهوری بنی‌صدر کنش‌هایی میان وی و اسلام‌گراها به رهبری حزب جمهوری اسلامی وجود داشت گروه‌های مؤتلف با وی با سوء استفاده از این امر با صدور و پخش اعلامیه‌های زنجیره‌ای به توطئه‌چینی و تخریب علیه جریان انقلاب و طیف روحانیون عضو حزب جمهوری اسلامی و شورای انقلاب مشغول شدند (موسوی‌اردبیلی، ۱۳۷۷: ۱۰۲-۱۰۱). اما این تمایل و همراهی در حالی صورت گرفت که قبلاً میان این جریان و بنی‌صدر هیچ تفاهمی وجود نداشت. چنان‌که بازرگان در دولت موقت هیچ پستی را به بنی‌صدر واگذار نکرده بود. اما پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری و بنای ناسازگاری او با شخصیت‌های دیگر که از تعیین نخست‌وزیری رجایی آغاز گردید، بازرگان و همفکرانش به حمایت از وی پرداختند.

در این میان حمایت لیبرال‌های مذهبی از بنی‌صدر نه در راهپیمایی‌ها که هزینه‌دار بود بلکه در انتقادات روزنامه‌ای و نطق‌های پیش از دستور پی‌گیری می‌شد. در اولین دوره‌ی انتخابات، نهضت آزادی تنها گروه منتقد نظام بود که توانسته بود طیفی از اعضای خود را به مجلس بفرستد. اما پس از راه‌یابی به مجلس بسیار کم اتفاق می‌افتاد که آراء نمایندگان‌شان هم‌جهت با آراء اکثریت نمایندگان باشد. آنان گاه

برای جلوگیری از تصویب پاره‌ای از قوانین و لوایح با عنوان کردن جمله‌ی «آنجا که ترک کردن صحنه عین حضور در آن است» از شرکت در جلسات خودداری می‌کردند و آن را از رسمیت می‌انداختند (هاشمی‌رفسنجانی، ۱۳۷۸: ۳۳۱). با این وجود این دوره از مجلس ناکامی جناح روشنفکری دینی لیبرال و زمینه شکست‌های بعدی آنها را تا حذف کامل‌شان از قدرت در اول تیرماه ۱۳۶۰ را به‌دنبال داشت. آنان در این دوره از مجلس فراکسیون اقلیتی به‌نام «همنام» را تشکیل دادند که بعدها در منازعات میان مجلس و رئیس‌جمهور به حمایت از بنی‌صدر برخاست. این طیف همراه با بنی‌صدر که عرصه را به‌خاطر کسب اکثریت کرسی‌های نمایندگی توسط کاندیداهای حزب جمهوری بر خود تنگ می‌دید مرتباً مسئله‌ی استبداد و ارتجاع را به کنایه نسبت به حزب جمهوری مطرح می‌کردند (رضوی، ۱۳۷۶: ۳۶۲). اما در این زمان عکس‌العمل افراد حزب جمهوری اسلامی که دارای مسئولیت‌های اجرایی در کشور بودند در مقابل بنی‌صدر و طرفدارانش مخالفت با نظرات آنها و رد اعتبار نمایندگان‌شان در مجلس بود. در این دوره همچنین لیبرال‌های مذهبی که چندان اعتقاد و تمایلی به تفکر و رفتار سیاسی رجایی، به‌عنوان یک دولت‌مرد نداشتند و از این‌رو هم به نخست‌وزیری وی رأی اعتماد نداده بودند. در کشمکش‌های فراوانی که میان او و بنی‌صدر صورت گرفت، نقش فعالی را ایفا نمودند و در همراهی با رئیس‌جمهور به اختلافات دامن زدند. این مخالفت‌ها در حالی صورت می‌گرفت که رجایی به‌عنوان فردی دارای وجهه‌ای معتدل، دوست هر دو جریان اسلام‌گرا و مذهبی لیبرال شناخته می‌شد. چنان‌که در اولین انتخابات مجلس شورای اسلامی در میان لیست نامزدهای روشنفکران دینی لیبرال قرار داشت (صفاهرندی، ۱۳۹۱: ۱۷۰-۱۶۵).

در این زمان حمایت از بنی‌صدر در کنش وی با رجایی به‌عنوان مختلف در مقالات، نطق‌های پیش از دستور مجلس - در ۲۶ بهمن ۵۹ مهندس بازرگان - (مشروح مذاکرات مجلس، ۱۳۶۴: ۱۷) و سخنرانی‌هایی که در آن روشنفکران دینی از نقش میانجی‌گرانه خود برای دآوری دو طرف اختلاف نام می‌بردند، به چشم می‌خورد (میزان ۵۹/۶/۳۱، ش ۱۲: ۱).

به‌دنبال تداوم فعالیت‌های تنش‌زای جریان لیبرال مذهبی در همگامی با رئیس‌جمهور بود که در ۱۷ فروردین ۶۰ وزارت دادگستری روزنامه‌ی میزان ارگان غیررسمی نهضت آزادی را به علت نشر مطالب و مقالات مخل به نظم جامعه توقیف و دستور عدم انتشار آن صادر گردید و رضا صدر مدیر مسئول آن روانه زندان قصر شد (انقلاب اسلامی، ۶۰/۱/۱۹، ش ۵۰۸: ۱).

در ادامه با اوج‌گیری تنش‌ها در فضای سیاسی کشور بنی‌صدر در مقابله با مجلس شورای اسلامی و دولت رجایی، با حمایت تبلیغاتی سازمان مجاهدین خلق، مدعی وقوع بن بست در کشور شد و برگزاری فراندوم را پیشنهاد داد (انقلاب اسلامی، ۶۰/۲/۳۰، ش ۵۴۴: ۱). روشنفکران دینی لیبرال از طرح رئیس‌جمهور حمایت کردند و روزنامه‌های انقلاب اسلامی، میزان و مجاهد تحلیل‌های مشابهی برای اثبات وجود بحران غیرقابل حل و ضرورت رجوع مستقیم به آراء عمومی منتشر ساختند. این وضعیت لیبرال‌های مذهبی را با چاپ اعلامیه‌ای تحت عنوان «کی باید برود؟» در تحلیل اوضاع مملکت به این نتیجه رسانید که در کشور بن بست سیاسی به‌وجود آمده است و برای خروج به‌ناچار باید یک‌طرف کنار برود که در میان

بر عدم خروج رئیس جمهور به واسطه‌ی آراء مردم به او، تأکید کردند (میزان، ۶۰/۳/۳، ش ۱۸۸: ۲-۱). اما این اطلاعیه با واکنش شدید ائتلاف خط امام و شخص ایشان مواجهه شد و به‌عنوان وسیله‌ی تحکیم قدرت رئیس‌جمهور تعبیر شد زیرا با انحلال مجلس قطعاً دولت رجایی نیز سقوط می‌کرد و به این وسیله اوضاع به نفع بنی‌صدر تغییر می‌کرد. به‌همین دلیل آنان طرح عدم‌کفایت سیاسی بنی‌صدر را مطرح کردند. پس از آن این همراهی با رئیس‌جمهور در جریان مخالفت وی با انقلاب فرهنگی هم ادامه یافت (یوسفی اشکوری، ۱۳۷۹، ج ۲: ۴۰۲) و لیبرال‌های مذهبی بسته‌شدن دانشگاه‌ها را به‌عنوان کانونی مبتلا به برخی معضلات و مشکلات سیاسی-اجتماعی، نه در جهت درمان و مداوای صحیح مشکلات و نارسایی‌ها، بلکه برخوردی کاملاً سیاسی و از دریچه منافع گروهی معرفی کردند (نهیضت آزادی ایران، ۱۳۶۳: ۳۲-۳۱).

فرآیند واگرایی از انقلاب اسلامی از اسفند تا خرداد ۱۳۶۰

اسفند ۵۹ حال و هوای ویژه‌ای داشت زیرا کانون حوادث و رخدادهای بسیاری بود که به‌تدریج شدن حوادث انقلاب افزودند. همزمان با این اوضاع در ۷ اسفند دکتر سبحانی، بازرگان، صباغیان و ابراهیم یزدی از طرفداران خود برای ارائه‌ی یک سخنرانی در ورزشگاه امجدیه دعوت کردند. آنان در این سخنرانی نگرانی خود را از مسیر کنونی انقلاب که در حال از دست دادن حمایت عمومی و حرکت کشور به سوی حاکمیت تک‌حزبی بود، ابراز داشتند (میزان، ۵۹/۱۲/۹، ش ۱۳۸: ۳-۲). اما این میتینگ تنها آغازی بود برای مخالفت آشکار از سوی مخالفان حکومت، زیرا به‌دنبال آن در روز ۱۳ اسفند روزنامه‌ی انقلاب اسلامی در اعلامیه‌ای از شرکت گروه‌هایی چون جاما، نهضت آزادی، حزب ملت ایران و... برای بزرگداشت سالروز فوت دکتر مصدق در دانشگاه تهران خبر داد (موسوی اردبیلی، ۱۳۷۷: ۴۴۱). در همان روز عده‌ای از نمایندگان نهضت آزادی در مجلس با انتشار اعلامیه‌ای ضمن اعلام شرکت خود در این مراسم، از مردم دعوت کردند که در آن شرکت کنند (اطلاعات، ۵۹/۱۲/۱۳، ش ۱۶۳۷۵: ۱). به همین مناسبت همزمان با برگزاری مراسم سخنرانی ۱۴ اسفند در تهران، طرفداران بازرگان و بنی‌صدر ترتیب برگزاری برنامه‌های گوناگونی دیگری را در کرج و اصفهان دادند (بیل و راجرلوئیس، ۱۳۷۴: ۲۱۲-۲۱۱).

اما در این میان مهمترین و خنجالی‌ترین سخنرانی توسط بنی‌صدر در دانشگاه تهران برگزار شد؛ مراسم خنجالی که در آن صف‌های طرفداران وی به کلی از انقلابیون مخالف او و طرفدار روحانیت متمایز گردید. به‌طوری‌که بعد از این واقعه، همه‌ی ملاحظات سیاسی به کناری نهاده شد و جبهه‌گیری‌های مخالف رو در روی هم ایستادند. در این زمان چنان‌که «روزنامه‌ی ملت» نوشت؛ علت حضور نهضت آزادی در این مراسم، به دست‌گیری رهبری بود (موسوی اردبیلی، ۱۳۷۷: ۴۹۴-۴۸۹ و ۴۷۰).

باید گفت آنچه که در روز ۱۴ اسفند متجلی گشت، واپسین مرحله جنگ قدرتی بود که به‌صورت رویارویی شخصی رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر در جریان بود. اما این حادثه بلافاصله با عکس‌العمل شدید امام، سایر شخصیت‌ها، گروه‌ها و روحانیون انقلابی مواجه شد. طوری‌که روزنامه جمهوری اسلامی در همین روز، سر مقاله مهمی تحت عنوان «مصدق و پایان ایدئولوژی ملی‌گرایی و توده‌گرایی» استدلال

کرد که اندیشه‌ها و عقاید ناسیونالیسم با دکتر مصدق به خاک سپرده شد (بیل و راجر لويس، ۱۳۷۴: ۲۱۲-۲۰۹). اما روشنفکران دینی لیبرال در ۱۷ اسفند در واکنش به این مقاله با انتشار اعلامیه‌ای به انتقاد از نیروهای درگیر با هوادارن بنی‌صدر پرداختند و درگیری‌های به‌وجود آمده در اصفهان و مراسم ۱۴ اسفند تهران را یک تشنج از پیش طراحی‌شده عنوان کرده و برهم‌زنندگان مراسم را مزدوران آمریکا و عناصر خود فروخته‌ی توده‌ی نفتی و حامیان فرهنگ استبدادی و ... عنوان کردند (میزان، ۵۹/۱۲/۱۷، ش ۱۴۵: ۱۰).

به‌دنبال این جریان‌ات امام در ۲۰ خرداد، بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا عزل نمودند و متعاقب آن نمایندگان مخالف وی در ۲۷ خرداد سریعاً طرح عدم کفایت او را مطرح نمودند. با عزل بنی‌صدر، وی در ۲۲ خرداد ضمن انتشار بیانیه‌ای مردم را به مبارزه‌ی علنی علیه نظام و حاکمیت جمهوری اسلامی فراخواند و مدعی وجود خطرهای جدی برای استقلال کشور گردید. به‌دنبال آن نهضت آزادی در ۲۴ خرداد با صدور بیانیه‌ای ادعای فقدان امنیت و وجود اختناق در کشور را کرد و تصریح کرد: «انقلاب چنان از شعارهای اصلی خود فاصله گرفته که رئیس‌جمهور منتخب مردم ناچار است روی پنهان کند» (موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۵۵۱-۵۴۹).

در آن وضعیت حساس کشور با عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا، ۱۲۰ نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در ۲۷ خرداد طرح دو فوریتی «چگونگی بررسی کفایت سیاسی رئیس‌جمهور» را تقدیم مجلس کردند (کیهان، ۶۰/۳/۳۰، ش ۱۱۳۴۶: ۱۶-۱۵). به‌دنبال این طرح در ۲۹ خرداد چند تن از لیبرال‌های مذهبی نامه‌ی اعتراض‌آمیزی به رئیس‌مجلس نوشتند و از شرکت در جلسات آن خودداری کردند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۷۸: ۱۵۵). بحث و بررسی در خصوص طرح عدم کفایت در روز ۳۰ خرداد در مجلس آغاز شد. اما در این روز دست‌کم ۱۵ نفر از نمایندگان مجلس همچون بازرگان، یزدی، یدالله سبحانی، سلامتیان، احمد صدر، غضنفرپور و صباغیان و... از حضور در جلسات خودداری کردند (کیهان، ۶۰/۳/۳۱، ش ۱۱۳۴۵: ۳). اما مخالفینی چون مهندس سبحانی، جعفری و معین‌فر با شرکت در این جلسه عزل بنی‌صدر را گامی در جهت کامل شدن انحصار روحانیت بر قدرت سیاسی کشور از طریق حزب جمهوری قلمداد نمودند و اختلاف موجود را شخصی ذکر کردند و عنوان نمودند که راه‌حل قضیه نه در طرح عدم کفایت بنی‌صدر بلکه در انحلال مجلس است (مشروح مذاکرات مجلس، ۱۳۶۴: ۱۵۱-۱۲۱ و ۵۷-۴۸). اما با این وجود در روز ۳۱ خرداد بررسی طرح عدم کفایت رئیس‌جمهور ادامه یافت و سرانجام با رأی ۱۷۰ رأی، بنی‌صدر از ریاست جمهوری عزل شد. در این روز لیبرال‌های مذهبی و حامیان رئیس‌جمهور باز هم از شرکت در جلسات مجلس خودداری کردند (جمهوری‌اسلامی، ۶۰/۴/۳، ش ۵۹۳: ۸).

سرانجام با عزل بنی‌صدر و فرار وی در ۶ مرداد، مخالفان لیبرال آخرین امیدشان را برای تفوق در درون بلوک قدرت از دست دادند و دوران حکومت آنها که از «بهمن ۵۷ تا ۳۱ خرداد ۶۰» یعنی کمتر از ۳۰ ماه تداوم یافته بود به‌طور کامل پایان یافت و به حضور آنها در عرصه سیاست و امور اجرایی برای همیشه پایان داده شد. بدین ترتیب طیفی که در جریان مبارزه با رژیم شاه با انقلابیون ائتلاف پیدا کرده

بودند و همواره سعی می‌کردند انقلاب اسلامی را در چارچوب بینش و ذهنیات خود مهار کنند، تمام تلاششان بی‌نتیجه ماند. اما در نهایت آنچه در خرداد ۱۳۶۰ رخ داد ضربه سنگینی را بر جریان روشنفکری دینی لیبرال وارد کرد، زیرا نقطه‌ی عطفی را برای بسته شدن فضای سیاسی جامعه فراهم کرد و سبب شد تا فشار بر احزاب و جریان‌های سیاسی به تدریج تشدید شود. به طوری که تقریباً همه‌ی گروه‌های سیاسی خارج از حاکمیت زیر فشارهای مختلف مجبور شدند تا فعالیت‌های سیاسی خود را متوقف کنند که در این میان روشنفکری دینی لیبرال نیز از این قاعده مستثنی نبود.

مروری بر مهمترین دلایل واگرایی از انقلاب اسلامی

جریان روشنفکری دینی لیبرال که معتقد به تشکیل حکومتی دموکراتیک مبتنی بر «عدم تفکیک دین از سیاست» و «حاکمیت دیانت بر سیاست بدون حاکمیت روحانیت بر امر سیاست» بود (بازرگان، ۱۳۹۲، ج ۲۷: ۴۸۰) در دوران بعد از تأسیس جمهوری اسلامی، با حکومتی مواجهه شد که با تفکر آنها و حکومت آرمانی که در گذشته برای آن تئوری‌پردازی ایدئولوژیک کرده بودند، بسیار متفاوت بود. بنابراین با تأسیس حکومت جدید، به ناگاه شکافی به نسبت گسترده میان آرمان‌های خود برای ایجاد یک جامعه‌ی مطلوب و واقعیت‌هایی که شکل گرفته بود، احساس کرد و پارادوکس نظریه آرمانی ایدئولوگ روشنفکران دینی با حکومتی که در عرصه‌ی عمل تشکیل یافته بود، مشخص گردید. از این‌جا است که اختلاف نظری و فکری مهندس بازرگان و همفکرانش که معتقد به اسلام سیاسی و نه حکومتی بودند با امام خمینی (ره) و هوادارانشان که معتقد به حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه با ویژگی‌های خاص آن بودند، نمود آشکاری به خود گرفت. این امر باعث شد تا روشنفکران دینی لیبرال به ارزیابی از تصورات و ایده‌پردازی‌های خود متمایل گردند و به صراحت سخن از انحراف در انقلاب بگویند و به نقد مسائل مختلف مرتبط با انقلاب حتی مسائل و مشکلات آن بپردازند. براساس آنچه از نوشته‌ها و مصاحبه‌های آنان استنباط می‌شود، آنها قائل به «دخالیت دین در سیاست» یا همان «اسلام سیاسی» بودند؛ اسلامی که در عرصه‌ی سیاست دخالت کند، اما اصراری بر اجرای شریعت و حکومت نداشته باشد و وارد جزئیات نشود (بازرگان، بی‌تا، ج ۸: ۳۷۸-۳۷۴). بنابراین آنها برای دین تنها نقش نظارتی را قائل بودند و حکومت مورد نظر خود را «حکومت دینداران» معرفی می‌کردند و بر این امر اصرار می‌ورزند که دین یک امر فردی و خصوصی است که باید بازتاب‌های اجتماعی داشته باشد، اما نباید معرفت دینی را به طور رسمی و علنی در قالب تصمیم‌های سیاسی و اجتماعی بیان کرد، زیرا در این صورت باعث زوال دین و ترویج بی‌دینی در جامعه خواهد شد (ظریفی‌نیا، ۱۳۷۸: ۵۱-۴۶). در این زمینه بازرگان معتقد بود که هدف انقلاب و برنامه‌های آن به جای آنکه طبق شعار ابتدایی «حکومت اسلامی یا دولت اسلامی» باشد «اسلام دولتی» گردیده است. به زعم وی، پس از انقلاب و استقرار «جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه» اسلام اجتماعی و سیاسی و انقلابی، به وسیله بعضی از مدافعان و پیروان آن، راه افراط در پیش گرفته است و با رها کردن علم‌گرایی و خردمندی و اعتدال، ارزش‌های دینی را در پای قدرت و سیاست و دنیا

فدا کرده و در نهایت اصالت و اعتبار اخلاقی و معنوی دینی و ارزش‌های الهی را نادیده گرفته است (بازرگان، ۱۳۹۱، ج ۲۴: ۳۲۳). طبعاً این‌گونه مواجهه با حکومت دینی جدید و پذیرفتن پایه‌های نظام اسلامی و از جمله مبنایی‌ترین اصل آن یعنی «حاکمیت فقهای صالح و واجد شرایط» سبب شد تا اصل ولایت فقیه و روحانیت به عناوین مختلف از سوی آنها مورد نقد قرار گیرد و همین امر زمینه‌ی اصلی جدایی روشنفکران را از جامعه انقلابی فراهم آورد و آنان را به حاشیه و انزوا کشانید که شاید عدم درک واقعی روشنفکران از نقش مهم اسلام و روحانیت در مبارزات سیاسی تاریخ معاصر ایران، خاستگاه طبقاتی متفاوت آنها از طیف روحانی و نیز تأثیر اندیشه‌ها و آرمان‌های غربی آنان در این امر بی‌تأثیر نبوده است. در ذیل به شمه‌ای از مهمترین مسائلی که از عوامل مؤثر در انزوای سیاسی آنان در دوران بعد از انقلاب بوده‌است اشاره می‌گردد.

عدم توانایی در بسیج سیاسی توده‌ها

نخبگان لیبرال مذهبی که به‌عنوان نماینده‌ی طبقه متوسط جدید به اقشار روشنفکر تعلق داشتند با تفاسیر نوگرایانه و لیبرال از اسلام در آن شرایط ملتهب بعد از انقلاب نتوانستند در میان عموم مردم، پایگاه اجتماعی وسیعی به‌دست آورند. زیرا از یک‌سو اشکالات ناشی از توهم عدم سازگاری دین و دانش برای مردم در آن شرایط و حتی قبل‌تر از آن مسئله جدی نبود و جذابیت نداشت و از سوی دیگر برخلاف توده‌ها که به تحلیل‌های سیاسی علاقه‌مند نبودند و می‌خواستند حاکمان‌شان فراتر از امور سیاسی به امور اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... نیز بیان‌دیشند، بیشتر به حوزه‌ی زندگی سیاسی مردم نظر داشتند و به مسائل و مشکلات آنان در حوزه‌های دیگر اعتنایی نداشتند یا آن‌چنان که مردم انتظار داشتند نبودند (یثربی، ۱۳۸۲: ۲۵۹) به این ترتیب با این تفکرات ابزار بسیج سیاسی توده‌ها که در آن شرایط می‌توانست بهترین وسیله برای پیشبرد اهداف آنان باشد از دستشان خارج شد و در دست مخالفان آنها قرار گرفت.

تأثیر اندیشه و شخصیت کاریزمایی امام خمینی(ره) در میان توده‌های مردم

در این زمان بینش و روش سیاسی و ویژگی‌های شخصیتی امام، قاعداً موجب گسترش چتر رهبری ایشان و جذب اقشار مردم و نیروهای انقلابی به ایشان شد و این فرای اندیشه‌ها و تفکرات روشنفکران دینی لیبرال برای جذب توده‌های مردم و ماندگاری در جامعه بود. این ویژگی‌های شخصیتی امام، چنان تأثیرات مثبتی در اذهان داشت که نه تنها عامه مردم، بلکه بنا به اذعان دکتر یزدی برخی از اعضای نهضت آزادی را نیز تحت تأثیر ایشان قرار داد و شعارها و حرف‌هایی زدند که هیچ تناسی با ریشه‌های تاریخی آنان نداشت و مغایر با مبانی روشنفکری دینی بود و همین امر جریان روشنفکری را ناگهان بعد از انقلاب با یک بحران اساسی مواجه ساخت (یزدی، ۱۳۷۹: ۲۷۲).

عدم ارائه یک ایدئولوژی ثابت و برنامه مدون برای دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی

جریان روشنفکری دینی به‌رغم ائتلاف با نهضت اسلامی، برخلاف جریان اسلام‌گرا که هدفشان پیاده کردن یک حکومت اسلامی و برنامه‌ریزی شده بود. یک برنامه و ایدئولوژی معین را برای دوران بعد از انقلاب ارائه نکردند که شاید علت امر؛ از یک‌سو عدم پیش‌بینی زود هنگام انقلاب از سوی آنان بود که به

نوعی این جریان را غافلگیر ساخت زیرا انتظار پیروزی انقلاب را به این سرعت نداشتند و از سوی دیگر؛ اینکه آنها با توجه به اصول و تفکرات مورد نظر خویش تنها به اصلاح ساختار سیاسی و مبارزه مسالمت آمیز در قالب قانون اساسی می‌اندیشید و سخنی از نفی سلطنت یا رفتن شاه تا قیام ۱۷ شهریور ۵۷ به میان نیاوردند.

نتیجه‌گیری

در روند پیروزی انقلاب اسلامی نیروهای متعدد با استراتژی‌های متفاوت با هم ائتلاف کردند، اما در این میان برجستگی و مدیریت آن با حضور نیروهای مذهبی و ماهیت رهبری اسلامی تعریف می‌شود ویژگی که افول شگرف سایر نیروها را به‌همراه داشت. اما در این میان سقوط نیروهای لیبرال مذهبی از اهمیت بیشتری برخوردار بود، جریانی به‌نسبت قوی و تأثیرگذار که در فرآیند پیروزی انقلاب اسلامی، با محوریت نهضت آزادی به ائتلاف با نهضت اسلامی پرداخت و در آستانه پیروزی و اندکی پس از آن با شعارها و تاکتیک‌های گذشته خود در ترکیب اولین کابینه پس از انقلاب نقشی محوری ایفا نمود. اما به‌رغم این همکاری، در فضای هژمونیک پس از پیروزی که مرحله‌ی نهادسازی و تثبیت نظام جمهوری اسلامی بود و نیروهای مختلف در حوزه‌ی اجتماعی در حال منازعه بودند و می‌کوشیدند تا منابع اجتماعی بیشتری را جذب نموده و گفتمان مورد نظر خود را تحمیل و تحکیم نمایند. نیروهای روشنفکر دینی لیبرال هم دست به تلاش برای گسترش گفتمان مورد نظر خویش زدند. اما بنا به دلایلی که اشاره شد در کسب قدرت ناکام ماندند و سرانجام توسط نیروهای رقیب اسلام‌گرا به حاشیه رانده شدند که در نهایت این امر انزوا و انتقاد آنها را نسبت به نظام جمهوری اسلامی در پی داشت. بنابراین در جریان نهادسازی و تثبیت نظام جمهوری اسلامی و تداوم انقلاب اسلامی با وجود تلاش‌هایی که پس از چند مرحله فعالیت سیاسی انجام دادند سهمی اندک را در تدوین مبانی فکری انقلاب اسلامی و نهادسازی دوران گذار پس از پیروزی ایفا نمودند.

منابع

- آرشیو مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی: ۱۷ جلسه گفتگو با مهندس عزت‌الله سحابی، به اهتمام دکتر حمید بصیرت‌منش، بی‌تا.
- امام خمینی، سیدروح الله (۱۳۷۹)، *صحیفه امام*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۲۲.
- احمدی، محمد (۱۳۸۰)، *نهضت آزادی و انقلاب اسلامی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تربیت مدرس، ۲۴۱-۲۴۰ و ۸۱.
- امیری، جهاندار (۱۳۸۳)، *روشنفکری و سیاست*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- امیری، جهاندار (۱۳۸۹)، روشنفکری دینی لیبرال یا دین‌مدار، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- بازرگان، مهدی (۱۳۵۰)، *مدافعات*، تهران: مدرس.
- بازرگان، مهدی (۱۳۶۳)، *انقلاب ایران در دو حرکت*، تهران: مؤلف.
- بازرگان، مهدی (۱۳۷۷-۱۳۷۵)، *ثصت سال خدمت و مقاومت*، تهران: رسا، ج ۲.
- بازرگان، مهدی (۱۳۹۱)، *مباحث بنیادین، مجموعه آثار (۱)*، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان.
- بازرگان، مهدی (بی‌تا)، *مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی، مجموعه آثار (۸)*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بازرگان، مهدی (۱۳۹۱)، *انقلاب اسلامی ایران (۳)*، مجموعه آثار (۲۴)، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بازرگان، مهدی (۱۳۹۲)، *پدیده پیامبری، مجموعه آثار (۲۷)*، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان.
- بازرگان، مهدی (۱۳۸۹)، *انقلاب اسلامی ایران (۱)*، مجموعه آثار (۲۲)، تهران: بنیاد فرهنگی مهندس بازرگان.
- برزین، سعید (۱۳۷۴)، *زندگی‌نامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان*، تهران: مرکز.
- برزین، سعید (۱۳۷۳)، «حکومت قانون و دموکراسی»، ترجمه بهمن جبروتی، ماهنامه کیان، سال چهارم، ش ۲۲، ۱۶-۱۸.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۸)، *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه مهشید شیرازی، تهران: نشر و پژوهش فروزان روز.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱)، *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، تهران: مؤسسه نگاه معاصر.
- بصیرت‌منش، حمید (۱۳۷۷)، *علما و رژیم رضا شاه*، تهران: نشر عروج.
- بنی‌صدر، ابوالحسن (۱۳۸۰)، *درس تجربه*، تهران: انقلاب اسلامی، ج ۲.
- بیل، جیمز و راجر لوئیس، ویلیام (۱۳۷۲)، *نفت. ناسیونالیسم ایرانی*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی و کاوه بیات، تهران: نشر گفتار.
- پدram، مسعود (۱۳۸۲)، *روشنفکری دینی و مدرنیته در ایران پس از انقلاب اسلامی*، تهران: گام‌نو.
- پهلوان، چنگیز (۱۳۷۲)، «توسعه، مدرنیته و مشارکت روشنفکران»، ماهنامه کیان، سال سوم، ش ۱۳، ۳۹-۳۰.
- جعفریان، رسول (۱۳۹۱)، *جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی سیاسی ایران*، تهران: علم.
- جواهری، میکائیل (۱۳۹۳)، *بهائیت پاد جنبش تجدید حیات ملت ایران*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- چمن‌خواه، لیلا (۱۳۹۱)، *بهائیت و رژیم پهلوی*، تهران: نگاه معاصر.
- رضوی، مسعود (۱۳۷۶)، *هائسمی و انقلاب*، تهران: همشهری، ج ۲.
- روح‌بخش، رحیم (۱۳۸۲)، *تعامل نهضت‌آزادی با مرجعیت و نهضت‌آزادی*، تهران: صمدیه.
- روزنامه اطلاعات، اسفند ۱۳۵۹.
- روزنامه انقلاب اسلامی، فروردین ۱۳۶۰.
- روزنامه جمهوری اسلامی، تیر ۱۳۶۰.
- روزنامه کیهان، بهمن ۱۳۵۸.
- روزنامه میزان، شهریور و بهمن ۱۳۵۹، فروردین و خرداد ۱۳۶۰.

- موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (۱۳۸۵)، سازمان مجاهدین خلق؛ پیدایی نافرجام (۸۴-۱۳۴۴)، تهران: گردآوری موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ج ۳.
- سبحانی، عزت‌الله (۱۳۸۸). نیم‌قرن خاطره و تجربه، تهران: فرهنگ صهبا، ج ۱.
- سیاوشی، سوزان (۱۳۸۰)، *لیبرال ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه علی محمد مقدسی، تهران: باز.
- سیک، گری (۱۳۸۴)، *همه چیز فرو می‌ریزد*، ترجمه علی بختیاری‌زاده، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- شفیعی‌فر، محمد (۱۳۷۸)، *درآمدی بر مبانی انقلاب اسلامی*، بی‌جا: نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.
- شیخ‌فرشی، فرهاد (۱۳۸۱)، *روشنفکری دینی و انقلاب اسلامی*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- صفار هرندی، مرتضی (۱۳۹۱)، *نیمه‌پنهان: نقش‌آفرینان عصر تاریکی*، تهران: کیهان، ج ۹.
- صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی (۱۳۶۴)، تهران: اداره کل امور فرهنگی مجلس شورای اسلامی، ج ۳۱.
- ظریفی‌نیا، حمیدرضا (۱۳۷۸)، *کالبدشکافی جناح‌های سیاسی در ایران ۷۸-۱۳۵۸*، تهران: انتشارات آزادی اندیشه.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۷)، *تجدد طلبی و توسعه در ایران معاصر*، تهران: نشر مرکز.
- فوزی، یحیی (۱۳۸۸ الف)، *اندیشه سیاسی در ایران بعد از اسلام*، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- فوزی، یحیی (۱۳۸۸ ب)، *تحولات سیاسی-اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران*، تهران: عروج، ج ۲.
- قریشی، فردین (۱۳۸۴)، *بازسازی اندیشه دینی در ایران*، تهران: قصیده.
- کاظمی، عباس (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی روشنفکری دینی در ایران*، تهران: طرح نو.
- مجموعه اسناد نهضت آزادی (۱۳۶۲-۱۳۶۱)، تهران: نهضت آزادی ایران، ج ۱۱-۱.
- محمدی‌عراقی، محمد شهاب‌الدین (۱۳۸۳)، بررسی علل ناکامی نخبگان لیبرال-اسلامی در حفظ قدرت پس از انقلاب، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، ۹۶-۹۵.
- موسوی‌اردبیلی، عبدالکریم (۱۳۷۷)، *غائله چهاردهم اسفند ۵۹*، تهران: نجات.
- میثمی، لطف‌الله (۱۳۸۱)، *خاطرات مهندس لطف‌الله میثمی: آنها که رفتند*، تهران: صمدیه، ج ۲.
- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۷)، *تاریخ ۲۵ ساله ایران*، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ج ۲.
- نهضت آزادی ایران (۱۳۶۳)، *تحلیلی پیرامون دانشگاه قبل و بعد از انقلاب*، تهران: نراقی.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۷۶)، *دوران مبارزه*، تهران: دفتر نشر معارف اسلامی، ج ۲.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۷۸)، *عبور از بحران*، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.
- یاحسینی، قاسم (۱۳۹۰)، *همگام با آزادی*، قم: صحیفه خرد.
- یثربی، سیدیحیی (۱۳۸۲)، *ماجرای غم‌انگیز روشنفکری در ایران*، تهران: انتشارات دانش و اندیشه معاصر.
- یزدی، ابراهیم (۱۳۷۹)، *آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها*، تهران: قلم.
- یزدی، ابراهیم (بی‌تا)، *ثصت سال صبوری و شکوری*، تهران: کویر، ج ۳.
- یزدی، ابراهیم (۱۳۸۵)، «امام، روحانیت، روشنفکری»، ماهنامه بازتاب اندیشه، ش ۷۵، ۴۹.
- یزدی، ابراهیم (۱۳۸۶)، *روشنفکری دینی و چالش‌های جدید*، تهران: کویر.

- یوسفی اشکوری، حسن (۱۳۷۹)، *در تکاپوی آزادی*، تهران: قلم، ج ۲.
- Chehabi, H.E. (1991). *Iranian politics and religious modernism: the liberation movement of Iran under the shah and Khomeini*, New York, Cornell University.